

نقد

درباره «ابر صورتی» نوشته علیرضا

محمودی‌ایرانمهر

داستان خوب،داستان بد

عباس عیدی

«ابر صورتی» عنوان مجموعه چند داستان از علیرضا محمودی‌ایرانمهر است که به همت نشر چشمه در پائیز ۸۸ درآمد و در بهار ۸۹ به چاپ دوم رسیده است.

این عنوان نیز مانند خیلی دیگر از عناوین مجموعه داستان‌هایی که اخیراً و در این یکی دو سال چاپ شده شاید ربط چندانی به فضای داستان‌های مجموعه ندارد و به نظر می‌رسد در انتخاب نام بیشتر به جنبه جلب خواننده عام توجه شده. طبعاً ادامه و گسترش چنین سلیقه‌هایی برای انتخاب نام کتاب (چه از جانب نویسنده باشد یا به پیشنهاد ویراستار و ناشر) ممکن است منجر به نوعی سردرگمی و تعجب مخاطب‌های تازه یا جوان و بی‌اعتمادی علاقه‌مندان قدیمی‌تر ادبیات داستانی شود. البته بحث هنر و ملزومات انتخاب نام برای داستان یا رمان، بحثی جدی و مفصل و اساسی است و جلب توجه خواننده عام به کتاب نیز یکی از جنبه‌های مهم آن که امیدوارم در جای دیگری به‌طور مبسوط‌تر مطرح شود.

اما ارتباط بالنسبه محدودی هم که ابر و نوع مثلاً صورتی آن با فضای داستان‌های مجموعه آقای محمودی‌ایرانمهر دارد، خلاف آنچه خودشان به شکلی تقریباً سردستی برجسته کرده‌اند در داستان اول نیست. «در آسمان تکه‌ابر بزرگی هست که بالای آن صورتی شده است.» (ص ۱۶) بلکه شاید این اتفاق در داستان یک جلد کتاب چنین گفت… یا حتی بستنی شکلاتی افتاده باشد که روایت عشقی است باورناپذیر که بیشتر به نوعی بازی آدم‌ها با هم با حفظ رعایت کامل احوال یکدیگر و به قولی احترام متقابل می‌ماند و اگر کنجکاوی برمی‌انگیزد نه از باب شور و جذبه نامکرر این صدای سخن خوش که شاعر گفت، بلکه طرح معماگونه‌ای است که نویسنده برای بیان ماجرا پی ریخته است؛ حضور شادی‌بخش دختر جوان که ظاهراً هیچ چشم طمعى به اموال پدر پیر راوی ندارد. (غیر از این بود که داستان کاملاً پلیسی می‌شد.) رنگ ابر قاعدتاً خاکستری آسمان پیرمرد ۸۰ساله ثروتمند و تحصیلکرده در حال موت را کمی تا اندازهای صوتی کرده است. همین داستان (ابر صورتی) که از زبان راوی مرده‌ای بازگو می‌شود، همان طور که در یادداشت دیگر راقم این سطور تحت عنوان «داستان مرگ یا مرگ داستان» به تفصیل بیشتر آمده، تمی تکراری دارد و اگرچه از امتیازاتی در نشر و روایت جریبات جهان مفروض داستان بهره برده در نهایت قدمی به جلو محسوب نمی‌شود.

داستان دوم، خواب شفیره‌ها، (شما یاد یک فیلمی نمی‌افتید؟) با پایان‌بندی خوب و طرح و تعلیق مناسب، بهترین داستان مجموعه است. کنتراستی که از ابتدای داستان با توجیف نماهیمی که از ساعات اولیه و استراحت تزیین خوشیخت در جنگل داده می‌شود با اندوه متراکم در پایان داستان، ضمن نمایش لحن هم‌طراز با روند روایت و توجه کافی به جزئیات، به خصوص مکان، استخوان‌بندی کل اثر را قابل تقدیر کرده است. (آنقدر که موقع خواندن آن هیچان‌زده زنگ زدم به یکی دو تا دوست و کلی تشویق‌شان کردم که بخوابند و بپخوانند.)

داستان نسبتاً خوب دیگر مجموعه «سنجاقک» است که اگرچه به هرحال فیلم معروف سنجاقک (با بازی کوین کاستنر) را در خاطر می‌آورد اما به دلیل شروع خوب (برخلاف پایان‌بندی به‌نظم بی‌ربط) و ارائه فضای سربازخانه و لب دریا و ایجاد گره‌های کافی در رفتار آقای جن یعنی سرباز همیشه فراری و تعلیق حاصل از آن امتیاز مجموعه است. از خودم می‌پرسم وقتی نمی‌توانم با صد تا سفارش و پارتی‌بازی این راوی را باور کنم چطور می‌توانم پای افاضات (همان افاضات درست‌تر است انگار!) عالمان، شاعران و… بنشینم؟ شاید شما هم بلافاصله بعد از خواندن این جملات از قول راوی سوسک (نه سوسک شده) آ آورده شده پوزخندی به خودتان و کتاب و داستان ادیبسه بزنید: « زندگی سفری است از چاه نوات تا بلندای المپ که در آن هیچ حقیقتی چنان که می‌پنداشتی ثابت و یگانه باقی نمی‌ماند.» (ص ۲۸) من که از این آقا یا خانم سوسک که با وجود به قول خودش زندگی دائم در فاضلاب (دقیق کنید که طعم صابون را خشمگین می‌خواند!) خیلی چیز یاد گرفتم، یاد گرفتم ایوان گنجاوروف کی هست و زنوس چطور پناه گرفته بود و ….. فخش‌های ناپسند می‌داد و… شما هم اگر خواستید بخريد و بعد از اینکه دو سه داستانی که گفتم خواندید و لذت بردید بروید پای ۲۰ صفحه دردردل‌های راوی سوسک «ادیسه» و به. به هر چیزی که دل‌تان خواست، حتی خودتان، بخندید. اما اگر نخندیدید گله هم نکنید که چرا خیلی وقت‌ها از ما انتظار دارند همین طوری هرچه که بعضی می‌گویند را باور کنیم تا مثلاً بیشتر دور هم باشیم!

گفت‌وگو با حافظ موسوی به بهانه انتشار «پانوشت‌ها» – بخش نخست

نظریه پرداز نیستم

علی سطوتی قلعه

□

انتشار کتاب «پانوشت‌ها» با عنوان فرعی «پنج مقاله در حواشی نظریه‌های ادبی» در فضای شعر این سال‌ها که آشکارا رغبت چندانی به مباحث تئوریک و تاریخی در آن دیده نمی‌شود، یک اتفاق خوشایند است و این البته صرف‌نظر از آن قضاوتی است که درباره این کتاب می‌توان روا داشت. حافظ موسوی در این مقاله‌ها دست روی نقاط تاریخی شعر معاصر فارسی می‌گذارد و می‌کوشد نسبت آنها را با نظرگاه انتقادی نیما مشخص کند. تأکیدی که او بر این نظرگاه انتقادی دارد، از یک مطالعه تطبیقی فراتر می‌رود و پای برخی دلبستگی‌های نظری را به میان می‌کشد. اما آیا موسوی یک شاعر و منتقد نیمایی در سال ۸۹ است؟ پاسخ او در در آمد مجموعه «خرده‌ریز خاطره‌ها و شعرهای خاورمیانه» به این سوال مثبت است. با این همه، در گفت‌وگوی حاضر می‌کوشد از منظر تاریخ‌نگاری مفهومی به این مساله بپردازد و ضرورت‌های بازگشت به نیما را در یک چارچوب تاریخی تبیین کند. این گفت‌وگو با این پیش‌فرض انجام شده که خواننده‌های کتاب پانوشت‌ها را خواننده‌اند. بنابراین از معرفی و مرور سرفصل‌های کتاب که معمولاً در چنین گفت‌وگوهایی به چشم می‌آید، فراتر می‌رود و فضایی انتقادی را به وجود می‌آورد تا در آن ایده‌های نظری مولف محک بخورد. قضاوت درباره اینکه تا چه اندازه در این مسیر موفق بوده، به خوانندگان سپرده می‌شود.

–**احتمالاً نخستین پرسشی که پس از خواندن پانوشت‌ها برای خواننده‌اش مطرح می‌شود، درباره جایگاه موضوعی آن است. آیا این کتاب یک بازخوانی تاریخی است؟ یک نقد تاریخی است یا نه؟ قرار است از دل یک بازخوانی و نقد تاریخی، به نظرگاه انتقادی تازه‌ای برسد؟**

خب، بیشتر بازخوانی تاریخی است. به اعتقاد من یکی از گرفتاری‌های ما چه در حوزه سیاسی، چه در حوزه فرهنگی و اجتماعی و چه در دیگر حوزه‌ها این است که هیچ دوره تاریخی را جمع‌بندی نکرده‌ایم و ته و تویش را درنیابوده‌ایم. همیشه بنا به مقتضیات زمان صاحب دیدگاهی بوده‌ایم و حرف‌هایی را زده‌ایم. بعد دنبال این حرف‌ها راه افتاده‌ایم و جلو رفته‌ایم. آخرش بدون آنکه تکلیف‌مان را با این حرف‌ها روشن کنیم، دیدگاه دیگری را برگزیده‌ایم و دوباره یک دوره را با حرف‌های دیگری پشت سر گذاشته‌ایم. مثلاً اگر به عرصه اجتماعی نگاه کنید، می‌بینید ۱۰۰ سال پس از انقلاب مشروطه هنوز هیچ جمع‌بندی اساسی درباره اهداف و چشم‌اندازهای این حادثه انجام نشده است. البته در سال‌های اخیر اتفاقاتی در این باره افتاده، اما تا پیش از دهه ۶۰، چندان خبری نبوده است. در حوزه نقد ادبی هم همین داستان تکرار می‌شود. در این حوزه هم دیدگاه نیما را دربار این نقد کسان دیگری می‌آیند و حرف‌های دیگری را مطرح می‌کنند که گاهی این حرف‌ها کاملاً با هم متضاد و مغایرند. منتها ظاهراً این تضاد و مغایرت برای ما اهمیتی نداشته است. این به معنای تحمل و مدارای ذاتی ما ایرانیان نیست، بلکه نشان می‌دهد ما نگاه‌مان عمق ندارد. این کار جزئی و ناچیزی که من در پانوشت‌ها انجام داده‌ام، برای جمع‌بندی داشته‌ایمان در نقد ادبی از گذشته تا امروز بوده تا در آینده بر اساس این جمع‌بندی حرکت کنیم. پرسش‌های موجود در این کتاب باید دست‌کم ۴۰،۳۰ سال پیش مطرح می‌شد.

اینکه من امروز این پرسش‌ها را مطرح می‌کنم، دلشلی این است که اینها در زمان خودشان مطرح نشده‌اند. این قضیه را درباره دو شعر بزرگ مثل نیما و شاملو و نظر بگیرید. گفت‌وگوی آنها بیشتر درباره یک صورت بیرونی شعر یعنی وزن است. این در حالی است که نیما بینانگذازی فکر ادبی بوده، اما این تفکر ادبی از سوی هیچ شاعری به‌طور جدی مورد گفت‌وگوی جدی قرار نگرفته است. تنها در دهه ۷۰ بود که چنین گفت‌وگویی شکل گرفت. من هم سعی کردم حرفه‌های خالی این مسیر تاریخی را ببینم و دنبال پرسش‌هایی گشتم که در زمان خودشان مطرح نشده است.

–**شما می‌گویید جمع‌بندی تاریخی از آنچه در گذشته اتفاق افتاده، انجام نشده؛ اما در واقع کتاب‌های نقد ادبی در ایران همیشه وجهی آنتولوژیک داشته‌اند و از برانه‌ی در «طلا در مس» گرفته تا نوری‌علاء در «صور و اسباب شعر» و حقوقی در مجله‌های «شعر زمان ما» معمولاً از نیما شروع می‌کردند و جلو می‌آمدند. آیا انتشار پانوشت‌ها به این معناست که کارهای قبلی از دقت کافی برخوردار نبوده‌اند؟**

با همه احتیاطی که برای اسم‌هایی که برده شد، قائلم و این‌را بگویم که خود من هم از آنها بسیار آموختم‌ام. باید به یک تفاوت اشاره کنم و آن اینکه هیچ کدام‌شان در حوزه نظریه وارد بحث نشده‌اند. برانه‌ی نقدهای درخشانی تحت تأثیر لوکاچ، گلدمن و ساختارگراها نوشته است. حقوقی بیشتر به نوعی نقد نو گرایش داشته است. همین‌طور رویانی به رزم برخی نکته‌های فرمالیستی که گاه مطرح می‌کند، بیشتر به نقد معناگرا توجه نشان می‌دهد. در این میان هیچ وقت پایه‌های نظری این نقدها روشن نبوده است. تنها کسی که پایه‌های نظری حرف‌هایش را خیلی روشن و صریح توضیح می‌دهد، نیماست. البته همان‌طور که در پانوشت‌ها اشاره کرده‌ام، هوشنگ ایرانی هم می‌خواست پایه‌های نظری خود را مشخص کند و تعریف خودش از فرم، زیبایی، موسیقی و… را ارائه می‌دهد. خب این قضیه تکلیف را روشن می‌کند.

اگر نقد ادبی ما می‌خواست گسترش پیدا کند، باید پایه‌های نظری و تئوریک نظریه نیما را بسط می‌داد. با این همه، ما در تمام این سال‌ها فقط نقد پیش‌فرض، حالا چه تحت تأثیر نیما و چه متأثر از نقد ادبی غرب، به عنوان مثال آقای حقوقی که برای ادبیات ما بسیار زحمت کشید، بیشتر نوعی نقد بلاغی مبتنی بر نقد نو عرضه کرد در حالی که نقد نو پایگاه نظری خاص خودش را دارد. این خاستگاه‌ها در نقد ادبی ما مشخص نشده است. مثلاً بیانیه شعر حج، نیماهایی است که اگر جذبینمای نباشد، دست‌کم غیرنیمایی است؛ اما هیچ

ادبیات



و هوشنگ ایرانی به لحاظ نظری و نه اخلاقی روشن نباشد، کاری از پیش نخواهیم برد و نمی‌توانیم به مدرنیسم قرن بیست و یکم برسیم. مدرنیسم عصر خودمان را هم امیدوارم نظریه‌پردازان بیایند و توضیح بدهند.

–**پافشاری شما بر نظرگاه ادبی نیما به گونه‌ای است که عملاً نظریه او را به عنوان افق برناگذاشتنی شعر مدرن فارسی – همان تعبیری که سارتر درباره مارکسیسم در زمان خودش به کار می‌برد – معرفی می‌کند. برای نمونه می‌توان به فصلی از پانوشت‌ها اشاره کرد که به شعر حجم می‌پردازد و سویه‌های شهودگرا و عرفانی را به چالش می‌کشد. بدون ارجاع به نظرگاه ادبی نیما هم می‌توانستید این کار را انجام دهید، اما باز هم از همان نظرگاه به این موضوع نگاه می‌کنید. در در آمد مجموعه شعر «خرده‌ریز خاطره‌ها و شعرهای خاورمیانه» هم مشخصاً خودتان را شاعر نیمایی می‌دانید.**

انگار همه آن تنش‌های نظری و فراز و فرودهای تاریخی در ۸۰ سال اخیر به اینجا رسیده که شعر ما همچنان چشمش به دهان نیما باشد.

می‌دانم دارید از چه حرف می‌زنید. بگذارید قضیه‌ای را برایتان تعریف کنم. در دوره‌ای درباره داستان‌های گلشیری و روش داستان‌نویسی او بحث‌هایی مطرح بود، موجی در ادبیات ایران به وجود آمده بود که به شدت ضدرنالیسم به نظر می‌رسید. رنالیسم با دهاتی‌گری، عقب‌ماندگی و چپ استالیانی بودن یکی تلقی می‌شد. همین باعث شد ادبیات داستانی ما با همه جنبه‌های مثبتی که در کارهای نویسندگان این موج به چشم می‌آمد، از زندگی تهی شود. تا مدتها نقدی که در برابر این موج مطرح می‌شد، خاستگاه روستایی و عقب‌مانده داشت و به همین دلیل، این موج هیبت مدرنی به خود گرفته بود. این در حالی بود که آن تفکر، اساساً غیرمدرن بود. مگر غیر از این است که مدرنیسم از کسب‌ا رنالیسم آغاز می‌شود؟ شما اگر رنالیسم را حذف کنید، به نام مدرن از لحاظ تاریخی وجود نخواهد داشت. تجربه و زمان لازم بود و اتفاقاتی که در دهه ۶۰ افتاد، لازم بود تا گلشیری در «باغ در باغ» بگوید ما اشتباه کردیم، ما به دلیل اینکه رسالت‌های بر زمین‌مانده در جایی دیگر را بر دوش شاعر و نویسنده بگذاریم، چیزهایی را از بین بردیم، از جمله اینکه خود علف را نوشتیم؛ ما در فکر این بودیم که ما/بها/خود علف را بنویسیم، برای علف زبان درست کنیم، زبان فارسی را به شکوه و عظمت گذشتگان برسانیم، اما ما باید علف را می‌نوشتیم؛ علفی را که پیش پامان است. تمام حرف نیما هم اتفاقاً همین بود. چطور می‌شود در دهه ۶۰ گلشیری به همان نتیجه‌ای برسد که نیما ۵۰ سال پیش گفته بود؟

–**شما الان دارید دلایل انضمامی این بازگشت را توضیح می‌دهید؟**

دقیقاً بگذارید از یک جنبه دیگر هم به این موضوع نگاه کنیم. واقعیت این است که جامعه ما از عصر مشروطه تا دهه‌های ۶۰ و ۷۰ مسیری را طی کرده و افت و خیزهایی را به پشت سر گذاشته، اما در خیلی از عرصه‌ها هم ناکام بودیم. در شعر هم عین همین اتفاق افتاده است. چرا به فاصله اندکی از نیما حرف‌های غیرنیمایی که البته ناآگاهانه بوده و پایه نظری نداشته، مطرح می‌شود و همه مقهور آوانگار دیسم ظاهری این حرف‌ها می‌شوند؟ چون تجربه تاریخی ما کامل نبوده است. بخشی از کج و کولگی مدرنیسم ما از این حرفه‌ها ناشی می‌شود. شاید درد شده باشد، اما باید با نگاه نیما شعر بنویسیم. این همان حرفی است که گلشیری می‌گوید. می‌گوید باید علف را بنویسیم. آنچه در درآمد خرده‌ریز خاطره‌ها می‌گویم، همین است. اما آیا این بازگشت به نیماست؟ هم بله و هم نه. بله، به این معنا که ما مجبوریم مثل چرخ نخریسی یکی جلو برویم و یکی عقب برویم. اگر حرفه‌های پشت سرمان را همان‌طور باقی بگذاریم و تحویل نسل‌های بعدی بدهیم، معلوم نیست در آینده چه اتفاقی می‌افتد. نه، چون من نمی‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت‌ها می‌گویم که برگردیم و ادبیات رنالیستی قرن نوزدهم را بنویسیم، چرا که آنها را قبلاً نوشته‌ایم. حرف من است که بخش مغفول تجربه‌مان باید اجرا شود. در پانوشت‌ها به قول شما دارم یک بازخوانی تاریخی انجام می‌دهم و سروکارم با نظریه‌هاست، اما در شعر خودم اتفاقاً دارم پارودی نیما را می‌نویسم. در پانوشت